



در آخرین شماره امسال پای صحبت‌های زهره فرهادی، راوی وفا

خاطرات کم سن و سال

در میان هست و بیان نمی‌کنند یا هماهنگی اعضای خانواده بالاست و لی در مورد روای این کتاب می‌دیدم یک نفر است و می‌خواهد در برابر بقیه بایستد، به نظر من اثرگذاری این راوی بیشتر است. شنای راوی خلاف جهت آب برای من جذابیت داشت.

۱] مبنای کار چه بود؟ آیا از کودکی راوی تا خرمشهر در نظر گرفته شده بود یا هدف‌گذاری پیش از این بود؟

خانم ساسانی خواه: چنین مبنایی نداشتیم و کار را بدون چنین چارچوب‌بندی‌هایی شروع کردیم. ایشان در بیمارستان آبادان فعالیت می‌کردند و آن مقطع هم باید در کتاب می‌آمد. نظر خانم فرهادی بر این بود که حتی بخش‌های مربوط به دوران بعد از ازدواج‌شان نیز در کتاب باشد. هدف‌گذاری من در این کار، خواسته راوی بود و دخالت نمی‌کردم.

تا جایی که اطلاع دارم خانم فرهادی کم سن و سال‌ترین دختر خرمشهر است که شهر را ترک نکرد تا جایی که اجبار اعمال می‌شود و ایشان را به زور از شهر خارج می‌کنند. خاطرات دختر نوجوان حاضر در نبرد خرمشهر که کتابش چاپ شده است.

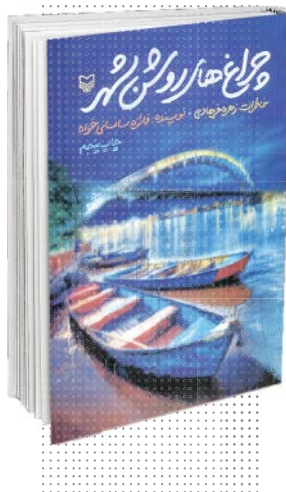
سیده زهرا حسینی، راوی کتاب‌دا؛ قائم به برادر و پدر خود بود که مبارز سیاسی بودند. پدر وی از عراق سابقه مبارزه داشت و خانواده تحت سیطره آن پدر و برادر بودند. ولی در مورد خانم فرهادی در این کتاب می‌بینیم که ایشان خودشان تلاش می‌کند و خود باید همه چیز را بسازد.

اتفاق برجسته‌ای که کتاب‌دا باعث آن شد، تشویق راویان برای خاطره‌گویی بود. سال‌ها از جنگ گذشته بود و مردم اقبال خوبی به دانستن آن چه در جنگ گذشته نشان دادند. دابه شدت در عرصه خاطره‌گویی جنگ، شتاب دهنده بود.

۲] آیا در مسیر نوشتن اصرار داشتید بر سیستم نگارش «دا» پیش بروید؟

خانم ساسانی خواه: نه، ولی من جزو نویسندگانی هستم که از نظر فضا سازی، جزئیات و توصیفات نمی‌توانم کوتاه بنویسم و تاجایی که به نظر کم‌فای است کند ادامه می‌دهم. در این کارها ما راویان متکثری داریم که باید جایی از هم مجزا شوند. روایت خانم فرهادی باید با جایی باروایت خانم حسینی، رامهرمزی یا وطن خواه متفاوت باشد. بنابراین باید روی مسائلی زوم کنیم که نقطه تمایز هستند. برای من نقطه تمایزها جذاب است. در این اثر نقطه تمایز اختلاف عقیدتی است که خانم فرهادی با خانواده‌اش دارد و این که چطور این بحران را برای خود حل می‌کند؟ چون در نهایت اعضای یک خانواده باید هم زیستی مسالمت‌آمیزی داشته باشند.

نکته بعدی در نظر گرفتن شرایط زمان است. کتاب «دا» در



اتفاقاتی در کتاب

وجود دارد که

قابلیت تبدیل

شدن به فیلم

کوتاه را دارد.

ولی برای من

مشخص نیست

که سیاست

انتشارات چیست

و چرا این آثار

مهجور هستند؟

فقط چاپ این

آثار مهم نیست

و باید حمایت

شوند. حداقل

برای هزینه‌های

که شده دل

بسوزانند

با خدا کردیم و حتی فکر می‌کردم نگفتن بهتر است و گفتن و در دید قرار دادن آن کارها اجرمان را ضایع می‌کند.

من حس خوبی به بیان این که چه کرده ایم نداشتیم ولی با توجیهاتی از این دست که تاریخ کشور است و در سن کم بودید و اتفاقاتی خاص برایتان افتاده و صحبت از آن وقایع بین نسل جوان اثرگذاری دارد، روایت کردم.

یک اشکال در کار وجود دارد. آقای حسام آبنوس در اولین نقد خود به کتاب گفتند تا فصل سوم نمی‌دانستند در مورد چه کسی می‌خوانند؟! نه اسمی وجود داشت و حتی جلد هم چیزی به ما نمی‌داد، چون شروع از کودکی بود. البته ایشان در ادامه نقد خود می‌گویند وقتی به فصل جنگ رسیدیم دیگر نتوانستیم کتاب را زمین بگذاریم.

در کتاب چون قرار است در ادامه اتفاقاتی رخ بدهد که برای بسیاری ناملموس است، باید مقدمه‌ای باشد و گفته شود که این دختر در کودکی چه خصوصیتی داشت که بعدها موضع‌گیری‌اش در اتفاقات پیش رو انطور بود.

این پیشنهاد من به حوزه هنری بود و گفتیم بدعتی در روایی که چندین سال پی گرفته اید ایجاد کنید. عکس‌ها در پایان کتاب نباشد و زهر و خستگی مطالعه را از مخاطب بگیرد و دوم این که کودکی در سرتاسر اثر پخش شود. البته در این قالب ثبات وجود دارد و مخاطب در خواندن اثر راحت‌تر است.

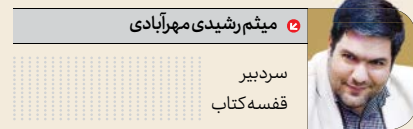
۳] چطور نوشتن این کتاب را پذیرفتید و کار چگونه شروع شد؟

خانم ساسانی خواه: من از اواخر سال ۱۳۹۳ کتاب «تا صور اسرافیل» خاطرات سفر حج عمره‌ام از نشر سفینه را به دست خانم سیده اعظم حسینی رسانده بودم تا به خانم حسینی (راوی‌دا) برسانند چون کتابم را به ایشان تقدیم کرده بودم. دوستی ما آنجا شکل گرفت. ایشان متن را خواندند و سپس برای همکاری با من تماس گرفتند. من به کلاس‌های داستان‌نویسی می‌رفتم و دوست داشتم در وادی ادبیات و در حوزه رمان و داستان کار کنم که نپذیرفتم. ایشان کتاب را به استاد کمره‌ای داده و گفته بودند چنین نویسنده‌ای هست و همکاری با ما را نمی‌پذیرد. بعد با من تماس گرفتند و گفتند آقای کمره‌ای با شما کار دارند.

من ایشان را از جلسه نقدی بر کتاب‌دا می‌شناختم. آقای کمره‌ای با من تماس گرفتند و گفتند: کتاب روی میز من زیاد است ولی این اثر را یک شب تا صبح خوانده‌ام. ما به کسانی نیاز داریم که قلمشان خوب باشد و بدانند پژوهش چیست؟ بعد از این مکالمه پذیرفتم که برای اولین بار وارد حوزه تاریخ شفاهی و خاطره‌نگاری بشوم.

مصاحبه‌ها با خانم فرهادی و اطرافیان خانم فرهادی شروع شد. خواهر ایشان و برادرانشان، حتی برادرانی که در آن سال‌ها خردسال بودند اما با این حال خاطراتی در ذهن داشتند. دختر عموی ایشان در ماجراهای قبل از سقوط خرمشهر حضور داشتند و با دوستان خانم فرهادی در آبادان و خرمشهر و با هر کسی که فکر می‌کردیم اطلاعاتش می‌تواند به ما کمک کند، مصاحبه کردیم.

در سری دوم گفت و گوها خانم فرهادی در اصفهان بودند و برای ضبط مصاحبه‌ها به تهران می‌آمدند. گفت و گوهای تلفنی هم داشتیم، ولی من بیشتر به مصاحبه حضوری اعتقاد دارم چون حس منتقل می‌شود و ارتباط بهتری شکل می‌گیرد. ولی گاهی چاره‌ای نداشتیم و مجبور بودیم تلفنی گفت و گو کنیم که آن موارد بیشتر از روی ناچاری بود. بیش از ۷۲ ساعت مصاحبه داشتیم که تمام آنها تکمیلی بود. چون پایه کار و ۱۳ ساعت مصاحبه‌های اولیه خانم‌ها حاجی‌زاده و حسینی را داشتیم. یک گام جلوتر بودم و چیزهایی دستم آمده بود. می‌دانستم راوی کیست و چه کرده است؟ راوی متفاوت از دیگر راویانی بود که من آثارشان را خوانده بودم. سن کم ایشان نظرم را جلب کرده بود. فاصله فکری متفاوت ایشان با خانواده نیز برای من مهم بود. در بیشتر کتاب‌ها خانواده با اقدامات راوی یا مشکلی ندارد یا مسائلی



میثم رشیدی مهرآبادی

سر دبیر
قفسه کتاب

اشاره: «چراغ‌های روشن شهر» در دوره انتشار جزو شش اثر نامزد جایزه کتاب سال بود. این کتاب همراه کتاب‌های «ساجی»، «بهترین روزهای زندگی» و «صبح» به طور همزمان رونمایی شد و شاید همین موضوع عاملی بود که به خوبی دیده نشود اما خوانندگان آن به ارزشش پی بردند و حالا در شادی انتشار چاپ پنجم این کتاب و تغییر طرح جلد، میزبان نویسنده و راوی آن شدیم تا با زوایای مختلفش بیشتر آشنا شویم. خانم فرهادی از اصفهان خودشان را به ساختمان جام جم رساند و خانم ساسانی خواه هم از راهی دور و در ترافیک روزهای آخر سال تهران.

۴] چرا خاطرات تان را دیر بازگو و ثبت کردید؟

خانم فرهادی: دیر شروع نکردیم، بلکه دیر به چاپ رسید. حواشی موجب شد انتشار این کار زمان بر باشد. این کار قبل از کتاب «دا» کلید خورده بود. شروع کار ما از سال ۱۳۷۹ بود، هر چند همان زمان هم دیر بود. از جنگ فاصله گرفته بودیم و ذهن‌ها داشت خالی‌تر می‌شد. کار شروع شد، ولی آن طور که باید منسجم و رضایت بخش نبود. بعد از مدتی ما از ایران رفتیم و چالش‌هایی داشتیم که موجب عقب افتادن کار شد. از زمانی که کتاب نوشته شده، گویی تخلیه اطلاعاتی شده‌ام و بارم زمین گذاشته شد. اولین بار خانم سیده اعظم حسینی به طریقی از من دعوت کردند. بخشی از بچه‌های خرمشهر و نویسندگان این عرصه را در آن جلسه دیدم. صحبتی شد و قرار شد کارهایی در زمینه ثبت خاطرات انجام دهیم. کار از آن جلسه کلید خورد.

۵] مرور مجدد آن وقایع خوب بود یا سخت؟

خانم فرهادی: سخت نبود، ولی از زمان کلید خوردن روایتگری در سال ۱۳۷۹ تا زمانی که کار مجدداً در دهه ۹۰ با دوستان جدید کلید خورد، می‌شد موارد دیگری را به کتاب اضافه کرد. من روی گفت و گوهای اولیه حرف داشتم و حتی جایی از انتشار آنها منصرف شده بودم. متن‌های تهیه شده از آن گفت و گوها ناقص بود و ایرادات زیادی داشت.

۶] از نتیجه کار راضی بودید؟

خانم فرهادی: در کل رضایت داشتم، ولی من خیلی آرمان‌گرا هستم و هیچ وقت کاملاً راضی نمی‌شوم. عقیده دارم حوادثی که در آن دوران در خرمشهر اتفاق افتاد فراتر از این است؛ یا زبان من از بازگو کردن عاجز است یا به دلیل فاصله زمانی و کم رنگ شدن آن وقایع برخی مسائل برایم شبهه‌ناک بود و بیان نمی‌کردم. ایراداتی وجود داشت و در بازخوانی کتاب قبل از چاپ خانم ساسانی خواه و مجموعه حوزه هنری را زحمت دادم.

۷] اگر بخواهید در دو سه جمله کتاب زندگی خود را تبلیغ یا معرفی کنید چه می‌گویید؟

خانم فرهادی: گاهی به نقطه عطف‌های کتاب برمی‌گردم، آن موارد مهم هستند ولی من این کتاب را خاص‌تر از دیگر کتاب‌های این حوزه نمی‌بینم و چنین نظری روی آنها ندارم. عقیده دارم هر چه بود از جانب خدا بود. خواست خدا بود و قدرتی که خدا در وجود من و بقیه قرار داده بود. اتفاقاتی از این شکل برای بسیاری رخ داد ولی سن من کم بود و شرایط متفاوتی داشتم. تنها بودم، کسی کنارم نبود و حمایت و تشویق نمی‌شدم.

بین اقوام، حرف‌هایی می‌شنیدم که باعث ناراحتی من می‌شد. می‌شنیدم که می‌گفتند از زمانی که «دا» به لحاظ مالی توفیقاتی داشت شما راغب شدید تا چنین کاری انجام بدهید. ولی همان طور که در مقدمه آورده‌ام ما معامله‌ای